

جزایر و سیاست بین‌الملل در خلیج فارس مروری بر مسئله جزایر تنب و ابوموسی و بستر سیاسی و راهبردی آنها

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۰۹/۰۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۰۹/۰۷

کورش احمدی^۱

چکیده

کتاب *Islands and International Politics in the Persian Gulf*

برای اولین بار مسئله سه جزیره ایرانی در خلیج فارس را از دیدگاه راهبردی مورد بحث قرار داده است. کتاب‌ها و مقالاتی که پیش از این درباره این مسئله و ادعاهای شیوخ جنوب خلیج فارس در خصوص این جزایر نوشته شده بود عمدتاً به ابعاد و مباحث حقوقی مربوطه پرداخته بودند. این کتاب با مرور تاریخ یک‌صد و پنجاه ساله رقابت انگلیس (به عنوان ابرقدرت دوره قبل) و ایران (به عنوان تنها یا مهم‌ترین قدرت منطقه‌ای مستقل در تمام دوره مورد بحث) نتیجه می‌گیرد که انگلیس برای بسط و حفظ سلطه خود در خلیج فارس و حفظ محورهای منتهی به متصرفاتش در آسیا، خود را نیازمند به محدود کردن و مهار قدرت ایران و تعرض به قلمرو آن دانسته است. به این دلیل، منافع انگلیس به عنوان یک قدرت استعماری موجب شد تا مقامات سیاسی انگلیس در لندن و بمبئی، طی ده‌ها سال بکوشند تا به اشکال و بهانه‌های مختلف بخش‌هایی از قلمرو ایران (شامل جزایر، بنادر و سواحل خلیج فارس) را عمدتاً برای استفاده نیروی دریایی به هر نحو ممکن تحت کنترل خود درآورند و از این طریق در جهت حفظ منافع استعماری خود در مقابل ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای و سایر قدرت‌های استعماری رقیب اقدام کنند. متأسفانه، این سیاست انگلیس و بعضاً دستاویزهای حقوقی که برای پیش‌برد منافع مربوطه جعل می‌شد، در خلیج فارس و نیز در بسیاری از مناطق دیگر جهان همچنان یکی از دلایل اصلی برخی از تعارضات بین کشورهاست.

کلیدواژه

خلیج فارس؛ ایران؛ انگلیس؛ ابوموسی؛ تنب کوچک؛ تنب بزرگ؛ سیاست مهار؛ خودمختاری منطقه‌ای.

مقدمه

این پژوهش به قصد معرفی و ارائه فشرده‌ای از کتاب *Islands and International Politics in the Persian Gulf* به نگارش درآمده است. کتاب مذکور که در سال ۲۰۰۸م. توسط انتشارات Routledge در لندن منتشر شد، چندان در داخل کشور شناخته شده نیست. تمرکز اصلی این کتاب بر شناخت طیفی از مؤلفه‌هاست که موجب شکل‌گیری مسئله سه جزیره تنب و ابوموسی و سیر تحولات بعدی آن گردید.

مسئله جزایر ایرانی خلیج فارس و نیاز انگلیس به آنها برای استقرار نیروی دریایی خود در منطقه، مسئله مهمی در تاریخ یک‌صد و پنجاه ساله حضور انگلیس در منطقه بود که یک‌باره موجب تیرگی روابط بین ایران و انگلیس شد و از اوایل دهه ۱۹۷۰م. به بعد به نوبه خود اثرات سوئی نیز بر روابط میان ایران و گروهی از کشورهای رادیکال عرب در یک مقطع زمانی و سپس کشورهای محافظه‌کار یا میانه‌رو عرب در مقطع زمانی بعدی داشته است. از آنجا که هدف کتاب، بررسی اختلاف میان ایران و انگلیس و کشورهای عربی در خصوص جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی و بستر سیاسی و راهبردی آن و مرور این اختلافات از یک منظر تاریخی بوده است، در فصل‌های پنج‌گانه کتاب کوشش شده تا درک روشنی درباره برخی از منازعات قدیمی در خصوص طیف وسیعی از موضوعات - که بر روابط بین ایران و انگلیس در قرن

۱. فوق لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه پاریس و دیپلمات پیشین وزارت امور خارجه.
kouahmadi@yahoo.com

مرحله اول: دوره تفوق انگلیس در خلیج فارس

مرحله اول از ابتدای دهه ۱۸۲۰م. که انگلیس دست بالا را در خلیج فارس یافت، آغاز می‌شود و تا خروج او از شرق سوئز از جمله خلیج فارس، در ۱۹۷۱م. ادامه می‌یابد.

مهم‌ترین ویژگی تفوق انگلیس در این دوره، چالشی است که از این ناحیه برای تفوق تاریخی ایران در این منطقه ایجاد شد. همچنین غلبه انگلیس موجب خدشه جدی بر خودمختاری محلی این آبراه و قائم به خود بودن قدرت‌های ساحلی آن شد. انگلیس در این دوره بر آن بود که کنترل او بر خلیج فارس و تنگه هرمز برای امنیت متصرفاتش در شبه قاره هند حائز اهمیت حیاتی شود و به این دلیل کوشید تا نوعی «صلح انگلیسی» را بر منطقه حاکم سازد. در این رابطه، انگلیس با مقاومت ایران - به عنوان قدرت اصلی منطقه‌ای - مواجه شد و بلافاصله اقدام در جهت مهار و کنترل آن را در دستور کار خود قرار داد. در نتیجه، منافع این دو قدرت، یعنی ایران و انگلیس، عمدتاً به دو دلیل در تعارض با یکدیگر قرار گرفت: نخست اینکه قدرت جهانی غالب، یعنی انگلیس، برای حضور، تحرک و ایجاد محیطی امن نیاز به پایگاه‌ها و ایستگاه‌های متعدد زغال سنگ در خلیج فارس داشت و برای این منظور به کنترل بخشی از قلمرو ایران در خلیج فارس جهت استفاده ناوگان عظیمش احساس نیاز می‌کرد. به علاوه، در مقام رقابت با دیگر قدرت‌های استعماری که نسبت به این منطقه و دیگر متصرفات انگلیس چشم طمع داشتند، لازم می‌دید که با کنترل بخش‌هایی از قلمرو ایران، مانع دسترسی و تسلط رقبا بر این حوزه‌ها شود. از این رو در چنین شرایطی خود را بیش از هر چیز در ارتباط با جزایر ایرانی در خلیج فارس نشان داد. تلاش انگلیس برای کنترل این جزایر اعم از قشم، خارک و بحرین از دهه ۱۸۲۰م. آغاز شد و در اواخر قرن نوزدهم و در ارتباط با جزایر تنب و ابوموسی به اوج خود رسید. دوم اینکه به طور کلی انگلیس با هدف تقویت مواضع خود و نیز دفع تهدیداتی که ممکن بود از ناحیه ایران یا از ناحیه قدرت‌های استعماری رقیب از طریق خاک ایران متوجه سلطه‌اش در منطقه شود، همواره در تلاش برای محدود کردن نفوذ ایران در منطقه بود.

نوزدهم و بخش عمده قرن بیستم اثر داشته - به دست داده شود. مرور و درک این منازعات، اگرچه بخشی از تاریخ است، همچنان سایه آن‌ها در ارتباط با تحولات روز سنگینی می‌کند و هنوز بر برخی از منازعات جاری اثر دارند و نیز می‌توانند به شناخت ماهیت و طبیعت برخی اختلافات جاری بین ایران و برخی از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس کمک کند.

منشأ و سیر تحول مسئله جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی روشن می‌کند که این مسئله یک مسئله معمولی مرزی یا اختلاف عادی ارضی مشابه بسیاری از این قبیل مسائل نیست که برخی از کشورها را در برابر یکدیگر قرار داده است. مسئله جزایر در واقع حاصل طیفی از موضوعات بسیار پیچیده در سطح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز انعکاس مجموعه‌ای از تحرکات سیاسی و دیپلماتیک و روابط توأم با مشکل در سراسر منطقه از قرن نوزدهم به این سو است. در وهله اول، ریشه این مسئله به تعارض و دشمنی بین قدرت جهانی غالب در منطقه خلیج فارس، یعنی انگلیس از یک سو و تنها قدرت منطقه‌ای مستقل تا قبل از جنگ اول جهانی، یعنی ایران از سوی دیگر بازمی‌گردد. در مرحله بعد، مسئله جزایر به یکی از ابعاد منازعه بین کشورهای رادیکال عرب هم‌سو با شوروی و نظام سلطنتی ایرانی هم‌سو با غرب تبدیل شد. از دهه ۱۹۹۰م. به بعد نیز کشورهای میانه‌رو یا محافظه‌کار عرب از مسئله جزایر برای دشمنی با جمهوری اسلامی ایران بهره بردند.

مرور تحولات عمومی در خلیج فارس از دهه ۱۸۲۰م. به این سو نشان می‌دهد که منازعه بر سر جزایر ایرانی این آبراه به طور اعم و سه جزیره به طور اخص، همواره به نحوی غیرقابل تفکیک به جغرافیای سیاسی منطقه و نقش قدرت‌های جهانی در آن یا غیبت آن‌ها مربوط بوده است. از این رو و با توجه به توضیحات تفصیلی که در فصل‌های مختلف کتاب داده شده است، از این منظر که آیا خلیج فارس تحت سیطره یک قدرت جهانی قرار داشته یا از خودمختاری محلی برخوردار بوده، سه دوره متمایز در تاریخ دویست ساله اخیر این منطقه قابل تشخیص است که وضعیت در هر یک از این دوره‌ها، اثرات خود را بر سیر تحول اختلافات در مورد جزایر ایرانی داشته است:

در بمبئی و لندن در ۱۸۱۹م. در خصوص سیاست انگلیس در خلیج فارس، مقامات انگلیسی به این نتیجه رسیده بودند که برای حضور در خلیج فارس نیاز به پایگاه دائمی دارند و برای این منظور دو جزیره قشم و خارک را مدنظر قرار داده بودند (Kelly, 1980: 167). به گواهی اسناد وزارت خارجه انگلیس، این کشور پیش‌تر نیز در ۱۸۰۰م. در زمان سفر سر جان ملکم به ایران، تلاشی را برای دریافت امتیاز استفاده از جزایر قشم و هنگام به عمل آورده بود، چنانچه در ۱۸۰۸م. توجه خود را به خارک معطوف و پیشنهاد تصرف آن با توسل به زور را مطرح کرد (Curzon, 1982: 413). با این حال در سال ۱۸۲۰م. و با توجه به عملیات نظامی انگلیس در منطقه، نیاز به پایگاه و ایستگاه زغال‌سنگ به طور جدی افزایش یافت. هم‌زمان، تلاشی در منطقه و نیز در تهران در راستای کنترل بر این جزیره و تبدیل آن به پایگاه دائمی برای نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس آغاز شد. انگلیس در ابتدا متوجه امام مسقط شد و کوشید تا جزیره قشم را به عنوان ملک او قلمداد کرده و امتیاز استفاده از آن را از سید سعید، حاکم مسقط، به دست آورد. مکاتباتی با او نیز انجام شد و سید سعید با طیب خاطر چنین مناسباتی را پذیرفت و طی نامه‌ای به مقامات انگلیسی برای عمل به این گزینه اعلام آمادگی کرد.

هم‌زمان سر هنری ویلاک، وزیر مختار انگلیس در تهران نیز کوشید تا رضایت دربار فتحعلی‌شاه را به دست آورد. بر اساس گزارش ویلاک به بمبئی، دربار ایران ضمن تأکید بر حاکمیت خود بر جزیره قشم، قاطعانه درخواست انگلیس را رد کرد. با توجه به مخالفت قاطع تهران با هر گونه استفاده انگلیس از جزیره قشم و دیگر جزایر دهانه خلیج فارس و نیز اینکه مراجعه قبلی سر جان ملکم در مورد قشم به دربار ایران نشان می‌داد که اینک ادعای تعلق آن به امام مسقط بلاموضوع است و همچنین برخی مشکلات برای اقامت نیروهای انگلیسی در قشم، در نهایت انگلیس - که مایل نبود تعارض با ایران اوج بگیرد - تصمیم به ترک جزیره گرفت. نمونه فوق، اولین مورد از تلاش انگلیس در راستای ادعای حاکمیت شیوخ تحت‌الحمایه‌اش بر جزایر ایرانی خلیج فارس و در نهایت کنترل این جزایر بود. مشابه این رویه بعدها توسط انگلیس در مورد بحرین و بسیاری از دیگر جزایر ایرانی، از جمله جزایر ایرانی

از سوی دیگر، ایران با نگاهی به تجربه مستعمره شدن هند، همواره با سوءظن متوجه گام‌هایی بود که انگلیس بعد از عملیات نظامی علیه قواسم رأس‌الخیمه و به طور کل «ساحل دزدان دریایی» در ۲۰-۱۸۱۹م. برمی‌داشت. این گام‌ها عبارت بود از: امضای شماری موافقت‌نامه با شیوخ عرب، به ویژه «عهدنامه عمومی ۱۸۲۰م.» که دزدی دریایی در خلیج فارس را ممنوع می‌کرد؛ «ترک مخاصمه همیشگی دریایی ۱۸۵۳م.» که صلح دائمی را بین شیوخ و قبایل عرب جنوب خلیج فارس برقرار می‌کرد و انگلیس را در موضع میانجی بین آنان برای رفع اختلافاتشان قرار می‌داد و «توافقات انحصاری ۱۹۸۲م.»^۱ که طبق آن، عرب‌ها بخش عمده‌ای از حق حاکمیت خود (شامل حق برقراری رابطه با جهان خارج، دادن امتیاز بهره‌برداری از منابع به هر کشوری غیر از انگلیس و غیره)، را به سود انگلیس از دست می‌دادند. این توافقات عملاً شیوخ عرب جنوب خلیج فارس را تحت‌الحمایه انگلیس قرار داد و حق هر گونه اقدام در سیاست خارجی و دفاعی را از آن‌ها سلب کرد و از جانب این شیوخ اختیار کامل برای هر گونه اقدامی با هدف حضور دائمی و بلامعارض به انگلیس داد. ایران هرگز این توافقات و رابطه ویژه بین انگلیس و شیوخ عرب را که از این پس به آن‌ها «شیوخ متصالحه» گفته می‌شد، به رسمیت نشناخت و بیش از پیش نسبت به تلاش‌های مستمر انگلیس برای کنترل بر قلمروش در منطقه مشکوک شد و مقاومت بیشتری در قبال آن از خود نشان داد. در این دوره، انگلیس از چهار طریق کوشید تا جزایر ایرانی در خلیج فارس را تحت کنترل خود درآورد: گرفتن امتیاز استفاده، ادعای تعلق آن‌ها به شیوخ عرب تحت‌الحمایه خود، اشغال نظامی و نهایتاً خرید یا اجاره جزایر.

این قبیل اقدامات انگلیس با تلاش برای استفاده از جزیره قشم آغاز شد. بعد از اینکه نیروهای انگلیسی از سرکوب قواسم رأس‌الخیمه در ۱۸۲۰م. فارغ شدند، به جزیره قشم عقب نشستند و کوشیدند تا در این جزیره حضوری دائمی داشته باشند و از آنجا تحرکات قواسم را تحت نظر قرار دهند. پیش از این عملیات نظامی علیه قواسم و در جریان تصمیم‌گیری

1. The Exclusive Agreements.

بخش‌هایی از قلمرو ایران در خلیج فارس و نیز در شرق (هرات و امتداد مرز کنونی ایران و پاکستان) و بعد از جنگ اول در غرب (از جمله قضیه شیخ خزعل) از کنترل تهران بود. در این دوره، مقامات استعماری انگلیس همواره نگران دو موضوع بودند: اول، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی مردم ایران علیه استبداد و دخالت خارجی در قرن نوزدهم که ملهم از ملی‌گرایی ایرانی و مذهب مبارز بود که احیای میراث افتخارآفرین تاریخی گذشته را دنبال می‌کرد. دوم، خطر همکاری دربار ایران با قدرت‌های استعماری رقیب انگلیس مانند روسیه و احتمال دست‌اندازی این رقا از طریق ایران به خلیج فارس و درنهایت متصرفات انگلیس بود.

انگلیس در قرن نوزدهم به این نتیجه رسید که به نحوی مطمئن و مستمر، قادر به کنترل کامل ایران نیست و دستاوردهایش در دیگر بخش‌های منطقه در مورد ایران قابل تکرار نخواهد بود. نفوذ زیادی که روس‌ها توانستند در دربار قاجار به دست آورند، این نتیجه‌گیری را تقویت کرد. در چنین شرایطی، انگلیس سیاست مهار ایران را اتخاذ کرد که می‌توان آن را سیاست عمومی انگلیس در مورد ایران در یک دوره یک‌صد و پنجاه ساله به شمار آورد؛ سیاستی که همیشه در این دوره راهنمای اقدامات، تحرکات و تاکتیک‌های انگلیس در مناطق پیرامون ایران بود.

این سیاست عمومی در قبال ایران و نیز سیاست استعماری انگلیس در مورد جذب حکام و متنفذان محلی و شیوخ قبایل و قرار دادن آن‌ها در برابر قدرت‌های بزرگ محلی و جهانی، عامل تعیین‌کننده‌ای بود که سیاست انگلیس را در آن دوره شکل می‌داد. در چارچوب این سیاست عمومی انگلیس در شرق سوئز، تلاش‌های آن برای تجزیه بحرین از ایران، تنش دائم با تهران بر سر جزایر ایرانی واقع در تنگه هرمز و راه‌های دریایی خلیج فارس و اشغال دوره‌ای خارک در سراسر قرن نوزدهم و بخش عمده قرن بیست، قابل درک است. در چنین چارچوبی، منازعه در مورد جزایر واقع در مرکز خلیج فارس یعنی جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی در اواخر قرن نوزدهم و به ویژه سال‌های اولیه قرن بیستم بالا گرفت.

دهانه خلیج فارس نیز اتخاذ شد. در مورد جزیره هنگام آن‌طور که در صفحات ۴۲ تا ۴۵ کتاب توضیح داده شده، اسناد دوایر انگلیسی در لندن و بمبئی به خوبی نشان می‌دهد که چگونه مقامات انگلیسی در تلاش برای یافتن یک شیخ عرب یا حتی یک ساکن عرب جزیره برای طرح ادعای تعلق جزیره به او و کنترل جزیره از این طریق بودند. اوج این شگرد در قضیه ادعای تعلق جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی به شیوخ عرب دیده شد.

اشغال نظامی، طریق دیگری بود که انگلیس برای کنترل جزایر ایرانی مدنظر داشت. این اتفاق دو بار در مورد جزیره خارک روی داد: بار اول در ۱۸۳۸م. و بعد از اقدام ایران برای سرکوب کردن حاکم متمرّد هرات بود. انگلیس که به دلایل گفته شده مایل نبود هرات در زمره قلمرو ایران باشد، برای واداشتن محمدشاه به ترک محاصره هرات، جنگی تمام‌عیار را در جنوب به ایران تحمیل کرد و جزیره خارک را به اشغال درآورد. به‌رغم اینکه ایران تحت چنین فشاری، محاصره هرات را ترک کرد اما تخلیه خارک از قوای انگلیسی چهار سال به طول انجامید. مشابه همین تحول در سال ۱۸۵۲م. و بعد از اقدام ناصرالدین شاه برای بازپس‌گیری هرات نیز رخ داد و دوباره خارک برای چند سال به تصرف قوای انگلیس درآمد.

در صفحات ۶۱ تا ۶۳ کتاب نیز یک نمونه از اقدامات انگلیس در دهه ۱۹۱۰م.، برای کنترل جزایر ایرانی واقع در تنگه هرمز از طریق خرید یا اجاره این جزایر توضیح داده شده است. دولت مستوفی‌الممالک در آن دوره که به شدت از نظر مالی تحت فشار بود، در این خصوص با نمایندگان انگلیس در تهران وارد مذاکره شد اما عمدتاً به این دلیل که مجلس باید در این قبیل موارد اظهارنظر می‌کرد، مذاکرات به جایی نرسید و موضوع مسکوت ماند.

در مجموع ویژگی این دوره (۱۹۷۱م. - ۱۸۲۰م.) منازعات متعدد، تنش و حتی جنگ تمام‌عیار بین ایران و انگلیس (۱۸۳۸م. و ۱۸۵۲م.) و نیز دو بار تهدید ایران به وسیله کشتی‌های توپ‌دار در ارتباط با مسئله نفت (۱۹۳۳م. و ۱۹۵۱م.) بود. دلیل اصلی تشنج مدام، تلاش انگلیس برای خارج کردن

دور باطلی که در این دوره یک‌صد و پنجاه ساله جریان داشت، موجب وخامت بیش از پیش روابط ایران و انگلیس شد و علاوه بر جنگ‌های ۱۸۳۸م. و ۱۸۵۲م.، موجبات اشغال ایران در جریان دو جنگ جهانی را نیز فراهم آورد. اختلافات ارضی بین ایران و انگلیس در ۱۹۰۴م. و ۱۹۰۳م. با ادعای تعلق جزایر سه‌گانه به شیوخ عرب تحت‌الحمایه انگلیس به اوج رسید. اعتراضات مکرر ایران، از جمله صدور حدود چهل یادداشت اعتراضی طی هفتاد سال در این خصوص با رد یا بی‌اعتنایی انگلیس مواجه یا با توسل به زور با آن‌ها برخورد شد.

دوره دوم: اعاده خودمختاری محلی خلیج فارس

دوره دوم، بعد از خروج انگلیس از خلیج فارس در ۱۹۷۱م. شروع شد و تقریباً ۲۱ سال به طول انجامید. این تحول، موجب خاتمه «صلح انگلیسی» در خلیج فارس شد و راه را برای اعاده خودمختاری محلی این آبراه و قرار گرفتن کنترل آن در دست واحدهای سیاسی پیرامون آن فراهم کرد. ویژگی این دوره، عدم حضور یک قدرت جهانی در منطقه بود. خروج انگلیس از منطقه، موجب رفع تشنج ناشی از رقابت و خصومت بین قدرت جهانی و قدرت منطقه‌ای ذریبط شد. فروپاشی سیاست مهار ایران که توسط انگلیس برای یک‌صد و پنجاه سال دنبال می‌شد، یکی دیگر از پیامدهای مهم و طبیعی چنین تحولی بود.

ایران با برخورداری از امتیازات ذاتی و تاریخی در منطقه و خلیج فارس و نیز افزایش شدید منافعش در این آبراه از جمله صدور منابع نفتی و نیز با بهره‌مندی از محیط بین‌المللی - که تحت تأثیر جنگ سرد قرار داشت - در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست بیشترین استفاده را از خروج انگلیس ببرد و تفوق خود را در خلیج فارس اعاده نماید. برخلاف بسیاری دیگر از بازیگران منطقه‌ای، در اثر خروج انگلیس از منطقه، ایران نه چیزی برای از دست دادن داشت و نه دلیلی داشت که نگران عواقب خروج انگلیس از منطقه باشد.

مشکلات مالی فزاینده انگلیس - که موجب خروج آن کشور از شرق سوئز شد - و ناتوانی و بی‌میلی آمریکا (عمدتاً

راهبرد جدید انگلیس که توسط لرد کرزن، نایب السلطنه هند تدوین شد، موجب تحولی عمده در منطقه گردید. هدف این راهبرد تقویت کنترل انگلیس بر خلیج فارس و دفع موج جدیدی از تلاش رقبای اروپایی و مقابله با تحرکات دولت مرکزی ایران و حکومت فارس برای اعمال حاکمیت خود بر قلمرو ایران در خلیج فارس بود. اسناد انگلیس در این دوره از تلاش‌های صدراعظم امین السلطان در تهران، دریاپیگی ایران در خلیج فارس، سرتیپ حاج احمدخان و نیز ملک‌التجار، حاکم بوشهر برای اعمال حاکمیت ایران بر بحرین و مناطقی از جنوب این آبراه سخن می‌گویند. راهبرد لرد کرزن موجب شد تا انگلیس به نحوی جدی‌تر بر دو گروه از جزایر، یعنی جزایر واقع در دهانه خلیج فارس شامل قشم، هنگام، هرمز و لارک و نیز سه جزیره تنب و ابوموسی و گاه جزیره سیری متمرکز شود. برداشت انگلیس این بود که این دو گروه از جزایر کم و بیش بر راه‌های ارتباطی ورودی و خروجی از خلیج فارس سیطره دارند و کنترل بر آن‌ها برای کنترل بر خلیج فارس ضروری است.

صفحات ۴۵ تا ۵۶ کتاب با استناد به اسناد علنی شده دولت انگلیس و دیگر منابع انگلیسی توضیح می‌دهد که چگونه در چارچوب استراتژی جدید لرد کرزن، اندیشه کنترل بر سه جزیره در آوریل ۱۹۰۳م. در لندن و بمبئی شکل گرفت و چگونه طرح ادعای تعلق این جزایر به شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه با محوریت کاپیتان کمبال، نماینده انگلیس در خلیج فارس تهیه شد و این موضوع با شیوخ مذکور مطرح گردید. کمبال خود با یک کشتی به شارجه و رأس‌الخیمه رفت و نمایندگان از سوی شیوخ مربوطه را برای برافراشتن پرچم این دو شیخ‌نشین به جزایر سه‌گانه برد. اقدام ایران به پایین کشیدن این پرچم‌ها و اقدام مجدد انگلیس به برافراشتن آن‌ها در سال بعد موجب بالا گرفتن تنش میان ایران و انگلیس شد و در پی نصب پرچم شیوخ عرب بر این سه جزیره به اوج خود رسید. تلاش‌های انگلیس برای کنترل قلمرو بیشتر در دهه ۱۹۱۰م. از طریق تلاش برای اجاره یا خرید برخی جزایر ادامه یافت؛ به ویژه آن‌هایی که در داخل تنگه هرمز قرار داشتند.

در نتیجه، هشتاد سال بعد از اصرار بر حاکمیت عربی بر سه جزیره، نقش انگلیس یک‌شبه تغییر کرد و به نقش یک میانجی کاهش یافت. سخنرانی کالین کرو^۱، سفیر انگلیس در سازمان ملل در نشست شورای امنیت در مورد جزایر سه‌گانه در ۹ دسامبر ۱۹۷۱ م. منعکس‌کننده توقف رسمی سیاست قدیمی انگلیس بود. برخورد جدید لندن شدیداً به کاهش تنش و منازعه‌ای که ایران و انگلیس را در برابر هم قرار داده بود، کمک کرد. این تحول در سیاست انگلیس، حاکی از شکل‌گیری یک دوره کاملاً جدید در خلیج فارس بود؛ دوره‌ای که در آن نه تنها دیگر انگلیس نیازی به مهار ایران و تحت فشار قرار دادن قدرت اصلی منطقه نمی‌دید، بلکه به عکس، به همان قدرت برای پر کردن خلأ برجای مانده، نیاز داشت.

اگرچه انگلیس ادعای تعلق سه جزیره به شیوخ عرب را متوقف کرد، اما هنوز در موقعیتی نبود که به طور رسمی، کامل و علنی سیاستی را که از اواخر قرن نوزدهم دنبال می‌کرد و متعهد به اعمال با زور آن در صورت لزوم بود، تغییر دهد. هدفی که لندن دنبال می‌کرد، ایجاد یک اتحادیه عربی بود که به نظر آن‌ها برای امنیت منطقه، ضروری بود. از این‌رو، انگلیس ضمن اینکه از شناسایی رسمی و علنی حاکمیت ایران بر سه جزیره خودداری می‌کرد، برخلاف گذشته دعاوی ایران در مورد حاکمیت بر این جزایر را نیز رد نمی‌کرد. مهم‌تر از همه این‌که اجازه داد تا نیروهای ایرانی در این جزایر پیاده شده و پرچم ایران را در آن‌ها برافرازند. حال آنکه این اقدام ایران در تضاد با تعهد انگلیس به دفاع از شیوخ عرب بر اساس موافقت‌نامه‌هایی بود که در روز پیاده شدن نیروهای ایرانی در سه جزیره (۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ م.) همچنان معتبر بودند. ایران نیز تعمداً اعاده حاکمیت بر جزایر را درست یک روز قبل از منقضی شدن عهدنامه‌های انگلیس با شیوخ عرب انجام داد تا به این وسیله بر نظر خود مبنی بر این نکته تأکید کند که دعوا بر سر سه جزیره، بین ایران و انگلیس بوده و ربطی به شیوخ عرب جنوب خلیج فارس نداشته است.

به دلیل گرفتاری در جنگ ویتنام) به حضور در منطقه که مانع تلاش واشنگتن برای جانشینی انگلیس در منطقه شد، به اضافه افزایش قدرت ایران، امکان شکل‌گیری دوران کاملاً جدید و متفاوتی را فراهم کرد. به این ترتیب، دوره ویژه‌ای آغاز شد که هم کاملاً با دوره قبلی متفاوت بود و هم تفاوت‌های بارزی با دوره‌ای داشت که از ۱۹۹۲ م. به بعد شکل گرفت. این دوره کوتاه، تنها دوره طی دو قرن گذشته بود که در آن خلیج فارس از مداخله یک قدرت جهانی مصون بود و توانست از خودمختاری محلی بهره برده و قائم به خود باشد.

شرایط جدید، ایجاد یک ساختار منطقه‌ای پایدار و پر کردن خلأ ناشی از عدم حضور یک قدرت جهانی را ایجاد می‌کرد. در حالی که انگلیس امیدوار بود شیخ‌نشین‌های کوچک عرب گرد هم آیند و یک فدراسیون برای دفاع از خود ایجاد کنند، اولویت دولت وقت ایران، اعاده حاکمیتش بر جزایر سه‌گانه بود و در این رابطه، آماده انعطاف در قضیه بحرین نیز بود.

در چنین شرایطی، سیاست قدیمی انگلیس در مورد سه جزیره، دچار تحولی اساسی شد که نتیجه آن تغییر سیاست هشتاد ساله لندن در مورد ادعای تعلق این جزایر به شیوخ عرب بود. دو دلیل برای این تغییر اساسی در سیاست انگلیس می‌توان برشمرد: نخست اینکه نیاز انگلیس به مهار ایران - که بعد از جنگ جهانی دوم رو به کاهش نهاده بود - با خروج انگلیس از شرق سوئز منتفی شد. دوم اینکه الزام به تدارک برای تأمین امنیت خلیج فارس و نه شیخ‌نشین‌ها که بر جای مانده بود، در رأس اولویت‌های لندن قرار گرفت.

از این‌رو مهم‌ترین نتیجه تغییر اساسی در سیاست انگلیس که به موازات خروجش از منطقه رخ داد توقف مصلحت‌جویانه ادعای تعلق جزایر سه‌گانه به شیوخ عرب بود، که از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره محسوب می‌شود. این مسئله تحولی مهم و تاریخی بود که انگلیس را واداشت تا برخوردی بی‌طرفانه پیشه کند و تلاشش را به عنوان یک میانجی و اجماع‌ساز برای رسیدن ایران و شیوخ عرب به یک تفاهم به کار گیرد.

جغرافیای سیاسی منطقه، پیشگام اعتراض به اقدام ایران برای اعاده حاکمیت خود بر سه جزیره شدند. آن‌ها کوشیدند تا افکار عمومی کشورهای عربی را علیه نظام سلطنتی و متمایل به غرب ایران و نیز نحوه برخورد انگلیس با مسئله جزایر سه‌گانه برانگیزانند و در این میان، سه جزیره عمدتاً بهانه‌ای بیش نبود.

این جزایر در شرایطی به یکی از موضوعات تنش‌زا در روابط بین ایران و عراق - که بعثی و متمایل به شوروی بود - تبدیل شد که امارات متحده عربی و دیگر کشورهای میانه‌رو عرب نسبت به این موضوع بی‌اعتنا بودند. به عبارت دیگر، رادیکال‌های عرب تحت رهبری عراق پرچمی را برافراشتند که استعمارگران انگلیسی در آستانه خروجشان از منطقه زمین نهاده بودند. قابل توجه است در حالیکه عراق در مورد این سه جزیره بسیار فعال بود، امارات تا سال ۱۹۹۲م. در این خصوص خود را بسیار منفعل و بی‌علاقه نشان می‌داد.

برخورد منفعلانه شیوخ عرب عمدتاً ناشی از بی‌ثباتی در منطقه و غیبت یک قدرت مسلط جهانی در خلیج فارس بود که قادر به ارائه حمایت لازم از آن‌ها باشد. همین رفتار منفعلانه موجب شد تا تلاش‌های گسترده اما عمدتاً منفردانه عراق در دو نوبت درباره این سه جزیره، ثمری در پی نداشته باشد. اگرچه خودمختاری محلی خلیج فارس در اواخر این دوره ۲۱ ساله کم و بیش تحت فشار قرار گرفت و تفوق منطقه‌ای ایران در اواخر این دوره به چالش کشیده شد، اما اعاده تفوق یک قدرت جهانی در منطقه مشابه وضعیت قبل از سال ۱۹۷۱م. تا سال ۱۹۹۲م. محقق نشد.

در یک دوره خیلی کوتاه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عراق مجدداً فعال شد و لفاظی‌های خود را که بعد از موافقت‌نامه ۱۹۷۵م. در مورد شط‌العرب و مرزهای مشترک متوقف شده بود، از سر گرفت. بغداد به زودی دریافت که دیگر کشورهای کم و بیش رادیکال عرب مانند لیبی، سوریه، یمن جنوبی، الجزایر و سازمان آزادی‌بخش فلسطین در شرایط کاملاً متفاوت جدید، بیشتر متمایل به همکاری با نظام جمهوری اسلامی ایران در رویاروی‌اش با آمریکا و غرب

با وجود این، «نیمه راه‌حلی» که این‌گونه به دست آمد و عمدتاً برای حفظ آبروی انگلیس بود، به صورت یک استخوان لای زخم در روابط بین کشورهای منطقه باقی ماند و به ضرر منافع همکاری و هماهنگی در منطقه عمل کرد. بر مبنای این «نیمه راه‌حل» اگرچه به موضوع حاکمیت بر جزیره ابوموسی به طور ضمنی پرداخته شد و از طریق یادداشت تفاهم بین ایران و شارجه حل شد، اما فقدان اشاره صریح به مسئله حاکمیت در این یادداشت در را برای مناقشات بعدی باز گذاشت. هر چند که از نظر ایران نامه مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱م. با امضای عباس خلعتبری، وزیر خارجه وقت ایران، به همتای انگلیسی‌اش و تأکید بر حاکمیت ایران بر ابوموسی که برای حاکم شارجه نیز ارسال شد و از جانب او مورد اعتراض قرار نگرفت، این موضوع را از نظر ایران حل کرده بود.

ویژگی مهم این دوره ۲۱ ساله، سکوت در مورد جزایر سه‌گانه و بی‌علاقگی نسبت به طرح آن از سوی دولت‌های عربی بود. در این مورد تنها دو استثنا وجود داشت که نخستین آن‌ها بلافاصله بعد از خروج انگلیس و دومین استثنا حدود یک سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رخ داد و تنها چند ماه به طول انجامید. در اولین مورد کشورهای رادیکال عرب با ابتکار عمل و پیشگامی عراق، شکایتی علیه اقدام ایران به اعاده حاکمیتش بر سه جزیره به شورای امنیت تقدیم کردند. یمن جنوبی، لیبی و الجزایر نیز در رابطه با این شکایت به عراق پیوستند؛ شکایتی که تنها در نشست شورای امنیت در ۹ دسامبر ۱۹۷۱م. مورد بررسی قرار گرفت و نتیجه آن دعوت شورا از طرف‌های ذی‌ربط به مشورت با یکدیگر و یافتن یک راه‌حل مسالمت‌آمیز برای این اختلاف بود. در نشست مورد اشاره شورای امنیت، اگرچه امارات متحده عربی نیز حضور داشت، نماینده عراق به عنوان طرف ایران پشت میز شورا قرار گرفت و سخنرانی کرد. در واقع، دورنمای تفوق ایران در خلیج فارس به همراه روابط نزدیک ایران با غرب و اسرائیل، موجب واکنش کشورهای رادیکال عرب شده بود. به عبارت دیگر، این کشورها کوشیدند تا به بهانه این سه جزیره، موانعی در راه تحولات جدید به سود ایران در منطقه ایجاد کنند. در واقع، پان عربیست‌ها و دیگر نیروهای چپ در منطقه تحت تأثیر رقابت‌های جنگ سرد، جدال اعراب و اسرائیل و

بنابراین، تحولات اوایل دهه ۱۹۹۰م. موجب شروع روندی شد که برخی آن را شروع «عصر آمریکایی» در منطقه نامیدند. این تحولات به آمریکا امکان داد تا از نفوذ و آزادی عمل بی‌سابقه‌ای برای فعالیت در خلیج فارس برخوردار شود و در نتیجه چالشی جدی برای تفوق ایران در این منطقه ایجاد کند؛ همان‌طور که انگلیس پیش از آن طی یک‌صد و پنجاه سال چنین کرده بود.

از آنجا که ایران از ۱۹۷۱م. به بعد، قدرت اصلی خلیج فارس محسوب می‌شد، ظهور و استقرار مجدد یک قدرت جهانی در این آبراه مورد اقبال بود و شیوخ منطقه به آن به عنوان وزنه‌ای در برابر ایران نگاه می‌کردند. به این ترتیب، هر چه آمریکا حضور بیشتری در خلیج فارس می‌یافت، خودمختاری محلی این آبراه بیش از پیش تضعیف می‌شد. همچنین این تحولات اساسی و دامنه‌دار به کمپ کشورهای میانه‌رو - محافظه‌کار عرب اجازه داد تا موقعیت خود را در سراسر منطقه محکم کنند. این کمپ که مورد حمایت آمریکا بود، امکان یافت تا سیاست‌هایی را که در دوره گذار عمدتاً مسکوت مانده بود، دوباره احیا و پیگیری کند.

از این‌رو، در ۱۹۹۲م. چندین روند عمده در منطقه خلیج فارس شکل گرفت: با شکست تحقیرآمیز عراق در جریان بحران کویت، گرایش‌های رادیکال در دنیای عرب، خود را در موقعیت تدافعی و رو به افول یافتند. شیوخ عرب جنوب خلیج فارس بسیار جدی سیاست اتکای به غرب، به ویژه آمریکا را برای ایجاد مناسبات جدید امنیتی در منطقه در پیش گرفتند. با توجه به خنثی شدن عراق - که در گذشته وزنه‌ای در برابر ایران شمرده می‌شد - شیوخ محافظه‌کار عرب و غرب هم‌سو شدند و بر لزوم تدوین راهبرد مشترک برای تقابل با ایران و مهار آن و جلوگیری از ایفای نقش سنتی و تاریخی‌اش در منطقه تأکید کردند و در نهایت سیاست منزوی کردن ایران و مهار آن به طور قطعی در دستور کار غرب و شیوخ محافظه‌کار عرب قرار گرفت.

در نتیجه، می‌توان گفت که این دوره جدید که از ۱۹۹۲م. به بعد آغاز شد، از بسیاری جهات از جمله از حیث بازگشت

هستند. از این‌رو، به رغم اینکه بغداد سرمایه سیاسی زیادی در ۱۹۷۹م. برای فعال کردن مجدد مسئله سه جزیره صرف کرد، نتیجه‌ای جز شکست نصیبش نشد. امتناع امارات متحده عربی و دیگر کشورهای عربی از پیروی از عراق، سخت‌جانی و خودمختاری محلی خلیج فارس در غیاب یک قدرت جهانی و ناتوانی یک قدرت جهانی برای استقرار در منطقه، مهم‌ترین دلایل ناکامی عراق در پیش‌برد اهداف خود بود. این عوامل کمک بزرگی به ادامه سکون در مورد سه جزیره و بی‌عملی شیوخ عرب در این مورد کرد.

در نتیجه، بازگشت کامل موضوع جزایر سه‌گانه به دستور کار کشورهای محافظه‌کار عرب، تا حضور آمریکا به عنوان قدرت جهانی در خلیج فارس بعد از جنگ کویت در ۱۹۹۱م. به انتظار ماند.

دوره سوم: استقرار قدرت جهانی جدید در خلیج فارس

حمله عراق به کویت و تحولات عظیمی که در جریان آن و در پی آن رخ داد، مهم‌ترین عامل شکل‌گیری دوره سوم در ارتباط با شرایط خلیج فارس و جزایر سه‌گانه بود که آثار آن همچنان پا برجاست. حمله عراق به کویت، به آمریکا امکان داد تا حضور خود را در خلیج فارس به ناگهان و به نحوی بی‌سابقه افزایش دهد. این موضوع همچنین راه را برای آمریکا و شیوخ خلیج فارس جهت نیل به تفاهمی بی‌سابقه درباره موضوعاتی مانند ارائه پایگاه نظامی به آمریکا و استقرار سلاح، مهمات و تجهیزات نظامی در قلمرو کشورهای عربی خلیج فارس باز کرد. آمریکا و کشورهای محافظه‌کار عرب توانستند از پایان جنگ سرد، تضعیف کشورهای رادیکال عرب و ضربه شدید به سازمان آزادی‌بخش فلسطین به خاطر حمایت از حمله عراق به کویت بهره ببرند. همچنین حمایت فلسطینی‌ها به کشورهای محافظه‌کار عرب امکان داد تا مسئله فلسطین را از موضوع امنیت خلیج فارس منفک کنند و وارد روابط استراتژیک با آمریکا شوند؛ روابطی که پیش از آن به خاطر حمایت آمریکا از اسرائیل برای افکار عمومی جهان عرب غیرقابل قبول می‌نمود. در نتیجه، دولت آمریکا به نحوی بی‌سابقه با شرایط مثبتی برای حضور سیاسی و نظامی در منطقه مواجه شد.

را برای شیوخ عرب در خلیج فارس جهت احیای موضوع سه جزیره آماده کرد. صرف‌نظر از اینکه آمریکا نقش مستقیمی در موضوع جزایر داشته یا خیر، این موضوع در عمل توانست از سیاست مهار ایران توسط آمریکا بهره ببرد؛ همان‌طور که انگلیس نیز بهره‌مناهی از این منازعه در زمان حضورش در منطقه برده بود.

در شرایط جدید منطقه، امارات متحده عربی برای اولین بار تحرکات خاص خود را مستقل از عراق و دیگر کشورهای رادیکال عرب از سال ۱۹۹۲م. و در پی قضیه کشتی خاطر آغاز کرد. از این‌رو، ویژگی دوره بعد از ۱۹۹۲م. تا زمان حاضر این است که طی آن، امارات تلاش‌هایی برای فعال کردن و بین‌المللی کردن موضوع سه جزیره انجام داده و در پی آن است که با کمک شورای همکاری خلیج فارس و جامعه عرب، موضوع را در مجامع بین‌المللی فراگیرتری مطرح کند و نهایتاً به دیوان بین‌المللی دادگستری بکشاند. با خاتمه یک دوره ۲۱ ساله انفعال در ارتباط با سه جزیره از سال ۱۹۷۱م.، دوره فعلی تنها توانست در پی سلسله تحولاتی در سطوح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی ممکن شود.

نتیجه‌گیری

مرور دوره مورد بحث از نظر شرایطی که ایران در حال حاضر و احتمالاً در ادوار آتی از سر گذرانده و یا خواهد گذراند، مهم است. موقعیت خاص ایران به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای از یک‌سو و اهمیت منطقه زیست ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق جهان از سوی دیگر، همیشه این احتمال را ایجاد می‌کند که این قدرت منطقه‌ای با قدرت جهانی هر دوره در تعارض و تضاد قرار گیرد. بر همین مبنا ایران، طی یک دوره یک‌صد و پنجاه ساله همواره در تعارض با انگلیس به عنوان ابرقدرت دوره قبل قرار داشت. این تعارض، موجب بروز دو جنگ تمام‌عیار و نیز دو بار تهدید آب‌ها و سواحل ایران از طریق کشتی‌های توپ‌دار انگلیسی شد و یک‌بار نیز در جریان جنگ دوم موجب شد تا انگلیس به عنوان قدرت اصلی به همراه شوروی در مراحل بعدی، اقدام به اشغال ایران کنند. این تعارض بین ایران و انگلیس طی دوره قاجار و پهلوی به درجات مختلف، به طور شدید یا خفیف در

یک قدرت جهانی به خلیج فارس، تضعیف یا از میان بردن خودمختاری محلی این آبراه و شکل‌گیری مجدد تنش و منازعه بین قدرت اصلی منطقه‌ای و قدرت جهانی حاضر در منطقه، بی‌شبهت به دوره نخست (حضور انگلیس در خلیج فارس) نیست. در چنین شرایطی، سیاست مهار ایران توسط قدرت جهانی نیز اعاده و اعمال شد. این سیاست که بدو «مهار دوگانه» نامیده شد، وجه اشتراک قابل توجه دیگری بین وضعیت دوره سوم و دوره اول را به نمایش می‌گذارد.

متناسب با این تحولات، آمریکا در دهه ۱۹۹۰م. رویه‌ها و تاکتیک‌هایی را به کار بست که مشابه رویه‌ها و تاکتیک‌های انگلیس در دوره حضورش در خلیج فارس بود؛ رویه‌ها و تاکتیک‌هایی که هدفشان تأمین امنیت خارجی شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از طریق حضور مستقیم، ایجاد پایگاه نظامی و نیز مهار ایران به عنوان قوی‌ترین کشور منطقه بود.

وجهی از سیاست مهار دوگانه که متوجه مهار ایران بود، تا زمان حاضر ادامه یافته و هدف اعلام شده آن محروم کردن ایران از امتیازات طبیعی‌اش در منطقه بوده است. وجه دیگر این سیاست که مهار عراق را در دستور کار داشت، تا تجاوز آمریکا به خاک عراق در سال ۲۰۰۳م. و سقوط رژیم بعث ادامه یافت. شیوخ محافظه‌کار نیز از فرصت حاصل شده، بهره بردند و برای نخستین بار به نیروهای آمریکایی اجازه استقرار و ایجاد پایگاه‌های دریایی و هوایی در خاک خود را دادند؛ فرصتی که جز در شرایط بعد از جنگ کویت و نیز حمایت فلسطینی‌ها از صدام در جریان تجاوز به کویت، امکان وقوع نداشت.

تحولاتی که در جریان جنگ کویت و بعد از آن به وقوع پیوست، اثرات عمیق و دامنه‌داری بر منطقه داشت؛ از جمله اینکه این تحولات، دست آمریکا را برای پیگیری سیاست‌هایش علیه ایران باز گذاشت و به ایجاد بستر مناسبی برای طرح مجدد اختلافات در مورد سه جزیره کمک کرد. این تحولات همراه با تغییر عمده در صف‌بندی نیروها در سراسر جهان عرب در جهت تقویت کمپ دولت‌های محافظه‌کار منطقه، صحنه

قدرت جهانی و نیز خصلت انقلابی قدرت منطقه‌ای، تلاش کمتری از دو سو برای تخفیف تنش صورت گرفته است. به هر تقدیر، تجربیات حاصله از تعارض بین ایران و انگلیس در دوره قبل می‌تواند برای مقابله با ابرقدرت کنونی بسیار به کار آید.

منابع

- Ahmadi, korosh. (2008). *Islands and International Politics in the Persian Gulf: Abu Musa and Tunbs in strategic Perspective*. London & New York: Routledge.
- Curzon, George Nathaniel. (1892). *Persia and the Persian Question*. London and New York: Longmans, Green and Co.
- Kelly, Y.B. (1980). *Arabia. the Gulf and the West*. London: Weidenfeld and Nicolson.

جریان بود و موجب شد تا انگلیس در تمام این دوره، سیاست مهار ایران را در دستور کار داشته باشد.

در دوره بعد یعنی دوره خروج انگلیس و جایگزینی آن با آمریکا به عنوان ابرقدرت جهانی و بعد از یک وقفه کوتاه کمتر از ده سال، تعارض ایران با قدرت جهانی غالب که این بار آمریکا بود، مجدداً اوج گرفت. آمریکا نیز که این بار درگیر رقابتی ژئوپلیتیک با ایران شده بود، سیاستی کم و بیش مشابه سیاست قدرت جهانی سابق، یعنی انگلیس، اتخاذ کرد که تلاش برای مهار ایران در رأس آن قرار دارد. تفاوت عمده این دوره با دوره حضور استعماری انگلیس در منطقه این بود که طرفین در دوره قبل، تلاش زیادی برای مدیریت و تخفیف تنش و جلوگیری از اوج‌گیری برخوردها مبذول می‌داشتند؛ در حالی که در دوره بعدی، به خاطر خصلت تهاجمی بیشتر

